

مبانی زبان‌شناختی تفسیر عقلانی وحی

از دیدگاه معتزله

محمد مجتهد شبستری

معتزله کوشش کرده‌اند کلام خدا را در پرتو اصول عقلی بفهمند و این روش آنها را به سلوک خاصی در تفسیر آیات قرآنی هدایت کرده است. سؤال این است که چرا معتزله این روش را انتخاب کرده‌اند. به این سؤال پاسخهای گوناگون می‌توان داد. یکی از این پاسخ‌ها به مبانی زبان‌شناختی معتزله مربوط می‌شود.

بسیاری از معتزله در آثار خود تصریح کرده‌اند که توحید و عدل و صفات حات و افعال خداوند را نمی‌توان ابتداءً از قرآن مجید بدست آورد و این کتاب منشأ اصلی و نخستین این معرفت‌ها نیست. به نظر آنان مبدء اول این معرفت‌ها «عقل» است و دین در مسائل شرع مؤکد عقل می‌باشد (اشاعره با این نظریه مخالف بودند و عقیده آنها این بود که در باب توحید و صفات وحی مخبر از غیب است و نه مؤکد عقل).

به عقیده معتزله تنها قلمروی که وحی در آن مطالبی عرضه می‌کند که از طریق عقل قابل حصول نیست قلمرو احکام است. در این قلمرو هم کلیات و مبانی احکام که همان اصول اخلاقی بر مبنای حسن و قبح عقلی است از طریق عقل فهمیده می‌شود و تنها جزئیات احکام و شکل‌های

ویژه تحقق آن اصول اخلاقی کلی، از طریق شرع بدست می آید.

در آثار معتزله تعبیرات گوناگونی در این باره هست. قاضی عبدالجبار که فکر اعتزال در آثار او به اوج خود رسیده، این مطلب را چنین بیان می کند که «کلام خداوند بر عقلیات، چون توحید و عدل دلالت نمی کند» (۱) وی در مورد دیگری تعبیر محکمتری بکار می برد و می گوید: «دلالت ابتدائی قرآن بر عقلیات محال است» (۲) معتزله کلیه آیاتی را که پیرامون توحید و صفات خدا سخن گفته بر اساس اصول عقلی مورد قبول خود معنا می کنند و معتقدند که بدون پذیرفتن این اصول عقلی نمی توان از آیات چیزی فهمید. متکلمان این مکتب برای توجیه این عقیده یک مبنای زبانشناختی دارند. این مبنا در روند کوشش آنها برای پاسخ دادن به سؤال مهم زبانشناختی «دلالت لغوی» چیست؟ بدست آمده است. معتزله کوشش کرده اند «دلالت لغوی» را با یک تحلیل عقلی توضیح دهند.

مسأله مهمی که در قرون اول هجری بصورت یک عویصه فکری ظاهر شده بود این بود که توصیف خدا با صفت «متکلم» و نسبت دادن کلام که یک پدیده انسانی است به خداوند چگونه باید فهمیده شود. شاید پیچیده ترین مبحث کلامی آن قرون همین مطلب بود. فلاسفه مسلمان خود را به نحوی از این مشکل رها کرده بودند. آنها کلام به معنای متداول را به خداوند نسبت نمی دادند. معتزله و اشاعره چون متکلم بودند و مقید به دفاع از ظواهر کتاب و سنت، نمی خواستند راه فلاسفه را بروند و نظراتی ارائه کنند که نتیجه اش خروج کلام از معنای متداول آن باشد.

در این باب اشاعره تقید بیشتری به حفظ معنای متداول کلام داشتند و همین مطلب موجب شد که آنها اصل کلام را «کلام نفسی» بدانند و کلام

۱- المغنی فی ابواب التوحید والعدل ۳۵۴/۶ تحقیق و تصحیح طه حسین و ابراهیم

مذکور - مصر ۱۹۶۰.

۲- همان منبع، ۱۷۴/۴-۱۷۵.

لفظی را ترجمان آن بشمار آورند (۳). اشاعره به‌زعم خود با قائل شدن به کلام نفسی می‌توانستند صفت تکلم را در معنای متداول آن به‌خداوند نسبت دهند و مرتکب تاویل نگردند.

برخلاف اشاعره، معتزله دچار محظورات عقلی خود بودند و کوشش می‌کردند کلام را به‌گونه‌ای معنا کنند که بتوان عقلا آن را به‌خداوند نسبت داد و به‌این جهت به‌این نظریه رسیدند که متکلم عبارت است از «فاعل کلام» و نه کسی که کلام با او قائم است و کلام خدا عبارتست از «اصوات مخلوق» و خداوند چون خالق این اصوات است متکلم نامیده می‌شود (۴).

معتزله پس از اتخاذ نظریه‌ای در معنای کلام خداوند در صدبرآمدند بدرستی روشن کنند که کلام خدا را چگونه می‌توان فهمید. آنان برای حل این مطلب به‌ارائه نظریه‌ای در معنای «دلالت لغوی» پرداختند. نظریه معتزله در این باب این است که تا انسان صفات و احوال و قصد یک متکلم را نشناسد برای کلام آن متکلم دلالت لغوی حاصل نمی‌شود. آنان بر همین اساس معتقد شدند که اگر خداوند را متکلم حساب کنیم و بخواهیم کلام او را بفهمیم باید قبلاً این مطلب را بدست آوریم که خداوند صفات و خصوصیات و قصدش از تکلم چیست. این متکلمان برای حصول دلالت هر نوع کلام بر یک مدلول دو شرط اساسی قائل شدند اول «حصول مواضعه» و دوم شناخت صفات و حالات و قصد متکلم.

مسأله مواضعه این است که زبان و دلالت کلمات و ترکیبات بر معنائی، یک امر انسانی قراردادی و اعتباری است. معتزله با توجه کردن به‌این شرط و با بنیانگذاری این مبنا را ه‌آینده خود را روشن کردند. آنها با پذیرفتن این مطلب که پیدایش و تکامل زبان یک پدیده انسانی است،

۳- شهرستانی در کتاب «نهاية الاقدام في علم الكلام» مبسوط‌ترین بحث را درباره معنای کلام نفسی و دلالت قول به‌آن از سوی اشاعره آورده است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد متکلم اشعری دیگری درباره کلام نفسی چنین مبسوط بحث نکرده است.

۴- اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین ج ۲ ص ۲۶۹-۲۶۰ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، نشر مکتبة النهضة المصرية، قاهره ۱۹۶۹.

«انسانی بررسی کردن وحی» را آغاز کردند. مشکل اشاعره ظاهراً همین بود که حاضر نبودند زبان را پدیده انسانی بدانند و نتایج آن را بپذیرند. وقتی بگوئیم زبان پدیده انسانی است و این انسانها هستند که میان اسم و مسمی رابطه برقرار می کنند در این صورت باید بپذیریم که اسماء برای مسمیاتی که در اختیار انسان است و انسان آنها را می شناسد وضع می شود و انسان برای آنچه می داند و بر آن نوعی احاطه دارد اسم قرار می دهد. چنین مسمائی قهراً محدود و متغیر است.

با داشتن چنین مبنائی اگر بگوئیم خدا با زبان انسانها سخن گفته است باید بپذیریم که وحی در زندان مفاهیم انسانی افتاده و با اندازه های این مفاهیم محدود شده است. این سخن معنایش این است که وحی، چیزی جز مفاهیم انسانی را بیان نمی کند و محتوائی جز آنچه با عقل نیز بدست می آید ندارد. اشاعره از التزام به این مطلب سخت پرهیز می کردند و در نظر آنها مطلب بقرار دیگری بود. آنها وحی را «خبر دادن خدا از خود» می دانستند و محتوای چنین خبری نمی شود قبل از نزول وحی در دسترس انسان باشد (۵). اصرار اشاعره بر وجود کلام نفسانی قدیم الهی و اینکه «متکلم» برای خداوند صفت ذات است و نه صفت فعل در واقع برای همین بود که از قول به انسانی بودن محتوای وحی خودداری کنند.

بهر حال، در نظر معتزله شرط اول برای دلالت کلام وجود مواضعه و قرارداد انسانی قبلی برای تعیین رابطه اسامی و مسمیات است. شرط دوم شناخت صفات و حالات و قصد متکلم است. قاضی عبدالجبار در آثار خود گاهی روی حالات متکلم تکیه می کند و گاهی روی صفات او و گاهی

۵- در رابطه با این عقیده اشاعره يك سؤال جالب وجود دارد و آن این است که میان کلام نفسانی الهی قدیم مورد نظر اشاعره و عقیده مسیحیت درباره «وحی عیسوی» چه رابطه ای وجود دارد. در نظر مسیحیت وحی عیسوی خبر دادن خداوند از خود است. بنابراین عقیده خدا بوسیله وحی راز و محتوائی را آشکار می کند که در اختیار انسان نیست و نه مسمیات و مفاهیمی را که انسان از راه عقل به آن دسترسی دارد. پس از آنکه تئولوژی مسیحیت رنگ فلسفه ارسطو را به خود گرفت عقیده ای شبیه عقائد معتزله در مسیحیت به وجود آمد و اجازه داده شد وحی در پرتو عمل و مفاهیم انسانی فهمیده شود.

از قصد وی سخن می‌گوید و در بعضی از موارد همه این تعبیرات را یکجا جمع می‌کند. وی در اول کتاب «متشابه‌القرآن» از صفات متکلم سخن می‌گوید (۶) در «المغنی» هم از صفات و هم قصد متکلم صحبت می‌کند. وی در این کتاب چنین می‌گوید: خبر از آن جهت به «مخبر عنه» دلالت می‌کند که با آن، اخبار قصد شده است و همچنین از آن جهت که ما از صفات خبردهنده آگاه هستیم. قطع نظر از این دو شرط، کلام خبری خود بخود دلالت ندارد» (۷). ممکن است کسی یک جمله خبریه بگوید اما قصد اخبار نکرده باشد، پس برای حصول دلالت باید احراز کرد که آیا متکلم قصد اخبار کرده است یا نه و احراز این قصد نیز به شناخت صفات و حالات متکلم مربوط می‌شود. به مقتضای این اصل، تنها پس از فهم دواعی و قصد خداوند است که کلام وی دارای دلالت می‌شود. فهم دواعی و قصد خدا نیز هنگامی حاصل می‌شود که قبلاً به توحید و عدل و سایر صفات خدا و آنچه بر او مجاز و غیر مجاز است معرفت حاصل شده باشد.

قاضی عبدالجبار در توضیح نظریه خود می‌گوید متکلم ممکن است به شکل‌های گوناگون سخن بگوید، ممکن است به عنوان یک حافظ صرف سخن بگوید و فقط آنچه را حفظ کرده مانند طوطی اداء کند، ممکن است بدون هیچ قصدی سخن بگوید مانند ساهی و نائم. در هیچ‌کدام از این دو صورت دلالت وجود ندارد. دلالت موقعی تحقق پیدا می‌کند که انسان بدست آورد که آیا متکلم بطور جدی سخن می‌گوید یا هزل اراده کرده است؟ آیا وی اگر به شکل اخبار سخن می‌گوید واقعاً اخبار اراده کرده است؟ اگر به شکل امر سخن می‌گوید واقعاً امر اراده کرده است یا منظور وی مثلاً تمنی و ترجیحی است؟ قاضی می‌گوید برای تحصیل دلالت باید این

۶- رجوع کنید به مقدمه «متشابه‌القرآن» از قاضی عبدالجبار.

۷- المغنی فی ابواب التوحید والعدل ۱۵ / ۱۶۳-۱۶۳- ۱۶۶/۵ تحقیق و تصحیح

طه حسین و ابراهیم مدکور، مصر ۱۹۶۰.

مقدمات را بدست آورد و از کلام عبور کرد و به متکلم رسید (۸).
 به نظر قاضی کلام را بصورت يك فعل که از فاعلی صادر می شود باید دید
 و همانطور که اگر انسان بخواهد بداند فلان فعل معین بر چه وجهی از فاعل
 معین صادر شده باید حالات و صفات فاعل را بشناسد، برای فهمیدن وجه
 صدور کلام از متکلم نیز باید صفات و حالات متکلم را شناخت (۹).

عبدالجبّار نظریه خود را با مطلب دیگری تکمیل می کند و آن این
 است که قصد و صفات يك انسان متکلم با «اضطرار» تشخیص داده
 می شود (۱۰) ولی قصد و صفات خدا با عقل. منظور وی از تعبیر
 اضطرار اینست که در عالم انسانها راه معلوم شدن صفات و قصد

۸- به نظر می رسد آراء قاضی عبدالجبّار درباره مقدمات و روش فهم کلام و تفسیر
 متون، با آرائی که نظریه پردازانی چون «دیلتای» و «شلیرماخر» که «هرمونیتیک جدید» را
 بنیانگذاری کرده اند قابل مقایسه است. از کلام عبور کردن و به متکلم پرداختن و بررسی
 کلام بصورت يك پدیده در شرائط تاریخی آن که عبدالجبّار بدان پرداخته شباهت زیادی
 با نظریات دو متفکر مذکور دارد.

۹- سخن قاضی عبدالجبّار را بعداً علما ی اصول پرورش داده اند. اصولیون بحثی
 مطرح کرده اند تحت عنوان «دلالت تصدیقیه». معنای دلالت تصدیقیه این است که مدلول
 کلام فقط عبارتست از آنچه می توان آن را مرا دمتکلم نامید نه آنچه از الفاظ و جملات در ذهن
 مستمع خطور می کند. به عقیده اصولیون، شنونده کلام باید قبلاً چهار مطلب را احراز کند تا
 برای کلام دلالت حاصل شود: مطلب اول عبارت است از اینکه متکلم در مقام بیان وافاده
 است. مطلب دوم احراز جدی بودن متکلم و غیر هازل بودن وی است چون ممکن است
 متکلم در مقام بیان وافاده باشد اما افاده هزل. مطلب سوم احراز این مطلب است که متکلم
 معنای کلامش را قصد کرده است، یعنی مثلاً اگر می گوید «آسمان کبود رنگ است» واقعاً
 معنی ظاهر از آن را اراده کرده است. چهارم احراز این مطلب است که وی قرینه های که
 دلالت بر اراده خلاف موضوع له کلام کند نصب نکرده است. به عقیده اصولیون تا این چهار
 مطلب احراز نشود دلالت تصدیقیه یعنی دلالت کلام بر مراد متکلم حاصل نمی شود. بعضی از
 اصولیون «محمد حسین مظفر در مباحث الفاظ اصول» گفته اند توجه به مسأله دلالت تصدیقیه
 و شرائط آن از خواجه نصیر طوسی است، ولی ظاهراً قاضی عبدالجبّار اولین کسی است که
 این مطلب را بصورت مدون مطرح کرده است.

۱۰- المغنی فی ابواب التوحید والعدل ۱۵/۱۶۲-۱۶۶ تحقیق و تصحیح طه حسین
 و ابراهیم مدکور، مصر ۱۹۶۰.

متکلمان، زندگی اجتماعی و ارتباطات شخصی و حضوری انسانها با یکدیگر است. او به این مطلب توجه دارد که ما شناخت‌هایی از این قبیل را که فلان آدم چگونه آدمی است؟ عادت‌ها و آدابش چیست؟ فرهنگش کدام است؟ عکس‌العمل‌هایش در برابر حوادث مختلف چگونه است، بر اثر تماس‌ها و ارتباط بدست می‌آوریم. وی پس از توجه به مکانیسم حصول این شناخت‌ها در عالم انسان، حساب عالم الوهیت را از این عالم جدا می‌کند و می‌گوید چون درباره خداوند شناخت صفات و قصد وی از راه این گونه تماس‌ها ممکن نیست، تنها راه این شناخت «عقل» است. باید نخست از طریق عقل روشن کنیم که خداوند چگونه متکلمی است چه چیز از او انتظار می‌رود و چه چیز از او انتظار نمی‌رود؟ مجاز و غیر مجاز بر او چیست؟ آیا مثلاً هزل نیز بر او جایز است؟ ممکن است جمله خبری بگوید ولی اخبار اراده نکند؟ ممکن است مجاز بگوید؟ ممکن است تکلیف به‌ما لایطاق کند، ممکن است دروغ بگوید؟ و همینطور... (۱۱). به نظر قاضی عبدالجبار شناخت عقلانی صفات و ملاک‌های عملکرد خداوند در جهان هستی مقدمه اجتناب‌ناپذیر فهم کلام خداوند است. تنها پس از حصول این شناخت و وقوف بر اینکه خداوند حکیم و عادل است می‌توان کلام او را که قرآن مجید است فهمید و برای ظواهر آن ارزش قائل شد و آنها را ملاک دریافت معنا قرارداد.

از نظر معتزله، به لحاظ معرفت‌شناسی، دلالت کلام خداوند به‌مراد وی سومین مرحله از معرفت دینی است. معتزله در باب معرفت دینی از یک معرفت سه مرحله‌ای سخن می‌گویند و هر مرحله را منطقیاً به مرحله قبل از آن مترتب می‌دانند. از دیدگاه آنها مطلب به این صورت است که مرحله

۱۱- این مبحث که بر خداوند چه فعلی مجاز و چه فعلی مجاز نیست یکی از موارد واخلاف اساسی میان معتزله و اشاعره است. امام محمد غزالی از جمله متفکرانی است که این مطلب را به‌صورتی عمیق و دلکش در قطب سوم از کتاب «الاقتصاد فی الاعتقاد» مورد بررسی قرار داده است.

اول از معرفت دینی از سنخ معرفت وجودی است، یعنی به محض اینکه دال حاصل شود دلالت بر مدلول به طور وجود حاصل می شود، معرفت به صانع عالم از این قبیل است، به این معنا که این عالم فعل خداوند است و فعل بطور وجود دلالت بر فاعل خود می کند. این دلالت عقلی و وجودی است.

دلالت عالم بر سه صفت اصلی خداوند یعنی علم، قدرت و حیا نیز از همین قبیل است. به صرف صدور عالم از خدا به قدرت وی می رسیم و از طریق محکم بودن نظام جهان به عالم بودن او پی می بریم و از طریق مجموعه قدرت و علم به حیات وی می رسیم. همه اینها مرحله اول معرفت دینی است و منطقاً بر هر معرفت دینی دیگر مقدم است. مرحله دوم معرفت دینی است و منطقاً بر هر معرفت دینی دیگر مقدم است. مرحله دوم معرفت منزله است فعل قبیح صادر نمی شود. خدا بر تمام افعال خوب داعی دارد و بر هیچ عمل قبیح داعی ندارد. پس از این دو مرحله از معرفت نوبت به مرحله سوم از معرفت دینی می رسد و آن معرفتی است که از دلالت لغوی بر محتوای خودش حاصل می شود. حصول این معرفت منطقاً بر حصول دو مرحله قبلی از معرفت متوقف است. بدینگونه، مبانی زبانشناختی معتزله بامبانی معرفت شناسی آنها هم آهنگ می شود و اساس تفسیر عقلانی آنها از وحی را تشکیل می دهد.